

کتاب‌های کودک چه تصویری از کودکی می‌سازند؟

26 مهر 1405

پشت هر تصویری که از کودک در داستان ارائه می‌شود، نوعی نگاه به جایگاه کودک در خانواده، مدرسه و جامعه وجود دارد. ادبیات کودک می‌تواند کودک را موجودی صرفاً نیازمند حمایت نشان دهد یا او را به عنوان انسانی که هم نیازمند حمایت است و هم صاحب حق، به رسمیت بشناسد. این تفاوت، از منظر حقوق کودک بسیار مهم است.

محمد مهدی سیدناصری، حقوقدان، مدرس دانشگاه و پژوهشگر حقوق بین‌الملل کودکان:

هر جامعه‌ای، کودکی را آن‌گونه که در ذهن خود ساخته است، در داستان‌هایش نیز بازنمایی می‌کند. اگر کودک را موجودی کوچک، ناتوان و نیازمند فرمان‌برداری بدانیم، احتمالاً در قصه‌هایمان نیز کودکی خواهیم ساخت که باید گوش کند، اطاعت کند و در نهایت با تصمیم بزرگسالان کنار بیاید. اما اگر کودک را انسانی دارای کرامت و صاحب حق بدانیم، تصویر او در ادبیات نیز تغییر خواهد کرد؛ کودکی که سؤال می‌کند، نظر می‌دهد، انتخاب می‌کند، اعتراض می‌کند، اشتباه می‌کند و گاهی حتی بزرگسالان را وادار می‌کند در تصمیم خود تجدیدنظر کنند.

از همین زاویه می‌توان به یکی از پرسش‌های کمتر مطرح‌شده در حوزه کتاب کودک رسید: کتاب‌های کودکان ما چه تصویری از «کودک» می‌سازند؟ این پرسش صرفاً ادبی نیست. پشت هر تصویری که از کودک در داستان ارائه می‌شود، نوعی نگاه به جایگاه کودک در خانواده، مدرسه و جامعه وجود دارد.

ادبیات کودک می‌تواند کودک را موجودی صرفاً نیازمند حمایت نشان دهد یا او را به عنوان انسانی که هم نیازمند حمایت است و هم صاحب حق، به رسمیت بشناسد. این تفاوت، از منظر حقوق کودک بسیار مهم است. حقوق کودک در چند دهه اخیر، نگاه سنتی به کودکی را به شکل جدی تغییر داده است. کودک دیگر صرفاً موضوع تصمیم‌گیری بزرگسالان نیست. کنوانسیون حقوق کودک او را دارنده حقوق مختلف می‌داند و در کنار حقوق حمایتی و تأمینی، برای او حقوق مشارکتی نیز قائل است.

ماده ۱۲ کنوانسیون، حق کودک برای بیان دیدگاه در موضوعات مؤثر بر زندگی‌اش را به رسمیت می‌شناسد و کمیته حقوق کودک در تفسیر عمومی شماره‌ی ۱۲، بر جایگاه کودک به عنوان «موضوع حقوق» تأکید کرده است. اما این تحول حقوقی زمانی در جامعه نهادینه می‌شود که از متن قانون بیرون بیاید و وارد فرهنگ شود. قانون می‌تواند بگوید کودک حق شنیده‌شدن دارد؛ اما جامعه باید یاد بگیرد که صدای کودک را بشنود.

قانون می‌تواند از کرامت کودک سخن بگوید؛ اما خانواده و مدرسه باید در عمل با کودک به گونه‌ای رفتار کنند که این کرامت معنا پیدا کند. قانون می‌تواند کودک را صاحب حق بداند؛ اما کودک نیز باید

بتواند خودش را چنین ببیند.

اینجاست که ادبیات کودک اهمیت پیدا می‌کند. کودک پیش از آنکه بسیاری از مفاهیم اجتماعی را در کلاس درس بیاموزد، آنها را در داستان تجربه می‌کند. او با شخصیت داستان همدلی می‌کند، از رفتار یک شخصیت ناراحت می‌شود، از یک تصمیم خوشحال می‌شود و درباره درست یا نادرست بودن رفتارها قضاوت می‌کند.



در این فرآیند، کتاب به شکل مستقیم یا غیرمستقیم در حال ساختن تصویری از روابط انسانی است. به همین دلیل، کتاب کودک فقط داستانی برای کودک نیست؛ بخشی از محیط فرهنگی شکل‌دهنده به کودکی است. این همان جایی است که ادبیات و حقوق کودک به هم می‌رسند. البته نباید از این بحث نتیجه گرفت که همه داستان‌های کودک باید آموزشی، مستقیم و حقوق‌محور باشند. اتفاقاً چنین رویکردی می‌تواند ادبیات کودک را ضعیف کند. کودک برای رشد تخیل خود به داستان نیاز دارد، نه به کتابی که در هر صفحه یک ماده قانونی را به او آموزش دهد. مسئله این است که نویسنده کودک را چگونه می‌بیند و این نگاه چگونه در شخصیت‌پردازی، گفت‌وگوها، تعارض‌ها و پایان داستان منعکس می‌شود.

کودک صاحب حق لزوماً کودکی نیست که همیشه برنده می‌شود یا همیشه حرف او درست است. اتفاقاً یکی از نشانه‌های ادبیات پخته این است که کودک می‌تواند اشتباه کند و در عین حال کرامتش محفوظ بماند. می‌تواند تصمیم نادرست بگیرد، پیامد آن را تجربه کند، از دیگران کمک بگیرد و دوباره انتخاب کند. «صاحب حق بودن» به معنای «همیشه محق بودن» نیست.

این تمایز برای فرهنگ عمومی ما اهمیت دارد. گاهی در گفت‌وگو درباره حقوق کودک، این نگرانی مطرح می‌شود که اگر بیش از اندازه درباره حقوق کودک سخن بگوییم، اقتدار والدین یا نظم خانواده تضعیف می‌شود. اما حقوق کودک اساساً برای حذف رابطه والد و فرزند طراحی نشده است. مسئله

اصلی، تغییر ماهیت این رابطه از رابطه سلطه و فرمان‌برداری به رابطه‌ای مبتنی بر کرامت، مسئولیت، حمایت و مشارکت است. ادبیات کودک می‌تواند این رابطه را بدون صدور بیانی‌های حقوقی به تصویر بکشد.

شخصیت پدری که به جای تحقیر کودک با او گفت‌وگو می‌کند، مادری که نظر فرزندش را در تصمیم مربوط به زندگی او می‌پرسد، معلمی که به جای خاموش کردن صدای دانش‌آموز، به او فرصت توضیح دادن می‌دهد یا کودکی که در برابر رفتار نادرست دیگری ایستادگی می‌کند، همگی می‌توانند در شکل‌گیری فرهنگ حقوق کودک نقش داشته باشند.

از این منظر، نویسنده و ناشر کودک فقط تولیدکننده یک محصول فرهنگی نیستند. آنان، آگاهانه یا ناآگاهانه، در حال مشارکت در ساختن تصور جامعه از کودکی هستند. این مسئولیت زمانی مهم‌تر می‌شود که بدانیم حق کودک فقط به حوزه حمایت از خشونت یا تأمین نیازهای اولیه محدود نیست. کنوانسیون حقوق کودک در ماده‌ی ۲۹، آموزش را با رشد شخصیت و استعداد‌های کودک و نیز احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی پیوند می‌دهد و در ماده‌ی ۳۱ نیز حق کودک برای استراحت، بازی و مشارکت در زندگی فرهنگی و هنری را به رسمیت می‌شناسد. در نتیجه، کتاب و ادبیات کودک خودشان بخشی از منظومه حقوق فرهنگی کودک‌اند. این نکته گاهی در بحث‌های مربوط به حقوق کودک کمتر دیده می‌شود.

وقتی از حق کودک صحبت می‌کنیم، معمولاً ذهنمان به سمت حمایت در برابر خشونت، کار کودک، کودک‌آزاری، آموزش یا سلامت می‌رود. همه اینها اساسی‌اند، اما کودک فقط حق زنده ماندن و در امان ماندن ندارد؛ او حق دارد در فرهنگ، هنر، بازی و جهان داستان نیز حضور داشته باشد و حضور کودک در ادبیات فقط به معنای حضور یک شخصیت کودک در داستان نیست.

مسئله مهم‌تر این است که آیا کودک در ادبیات «صاحب صدا» است یا نه. این پرسش حتی درباره پایان‌بندی داستان‌ها نیز قابل طرح است. آیا در نهایت همیشه یک بزرگسال می‌آید و مشکل کودک را حل می‌کند؟ آیا قهرمان کودک فقط زمانی موفق می‌شود که یک شخصیت بزرگسال نجاتش دهد؟ آیا کودک فرصت پیدا می‌کند مسئله خود را بفهمد و برای آن راه‌حل پیدا کند؟ آیا اختلاف نظر میان کودک و بزرگسال همیشه با پیروزی بزرگسال پایان می‌یابد؟ این‌ها پرسش‌های ساده‌ای به نظر می‌رسند، اما در حقیقت به قلب فرهنگ حقوق کودک مربوط‌اند.

در یک مطالعه یونیسف درباره آموزش حقوق کودک در ۲۷ کشور نیز تأکید شده که آموزش حقوق کودک صرفاً انتقال اطلاعات درباره حقوق نیست و می‌تواند در محیط‌های مختلف، از آموزش رسمی گرفته تا خانواده، رسانه و گروه‌های کودکان، اتفاق بیفتد. این یافته، یک نکته مهم را به ما یادآوری می‌کند: فرهنگ حقوق کودک از مجموعه‌ای از تجربه‌های روزمره ساخته می‌شود، نه از یک جلسه آموزشی یا یک کتاب درسی. بنابراین، اگر بخواهیم فرهنگ حقوق کودک را از مسیر کتاب و ادبیات تقویت کنیم، شاید لازم باشد هنگام تولید و ارزیابی کتاب‌های کودک، علاوه بر معیارهای ادبی و هنری، پرسش‌های دیگری نیز مطرح شود: کودک در این اثر چه جایگاهی دارد؟ آیا صدای او شنیده می‌شود؟ آیا شخصیت کودک امکان انتخاب دارد؟ آیا تفاوت میان حمایت و کنترل در داستان دیده شده است؟ آیا

کودک می‌تواند در برابر بی‌عدالتی واکنش نشان دهد؟ آیا روابط میان کودکان و بزرگسالان بر پایه ترس شکل گرفته یا بر پایه اعتماد و گفت‌وگو؟

این پرسش‌ها به معنای ایجاد سانسور محتوایی جدید برای نویسندگان نیست. برعکس، می‌تواند فرصتی برای عمیق‌تر شدن ادبیات کودک باشد. نویسنده‌ای که کودک را جدی می‌گیرد، ناگزیر شخصیت پیچیده‌تری خلق می‌کند؛ کودکی که فقط «خوب» یا «بد» نیست، بلکه انسانی با احساس، تردید، خواسته، ترس، قدرت تصمیم‌گیری و حق انتخاب است. در این میان، کتابخانه‌ها نیز می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند.

کتابخانه کودک می‌تواند فقط محل امانت گرفتن کتاب نباشد؛ می‌تواند محلی برای گفت‌وگو درباره داستان‌ها و تجربه‌های کودکان باشد. اگر بعد از خواندن یک داستان از کودک بپرسیم «اگر جای شخصیت اصلی بودی چه می‌کردی؟» در واقع به او فرصت می‌دهیم درباره تصمیم، عدالت، مسئولیت و حق نظر دادن فکر کند. این همان چیزی است که آموزش حقوق کودک را از حفظ کردن مواد قانونی جدا می‌کند.



شاید یکی از بهترین معیارها برای سنجش موفقیت یک کتاب حقوق کودک این نباشد که کودک بعد از خواندن آن بتواند چند حق را نام ببرد. معیار مهم‌تر این است که آیا کودک بعد از خواندن آن، در زندگی واقعی خود بتواند یک موقعیت ناعادلانه را بهتر تشخیص دهد، سؤال بپرسد، کمک بخواهد یا نظر خودش را با اعتماد بیشتری بیان کند. در نهایت، مسئله فقط این نیست که برای کودکان چه کتابی می‌نویسیم؛ مسئله این است که با این کتاب‌ها چه تصویری از کودکی به جامعه ارائه می‌دهیم. اگر کودکی را همیشه موجودی ببینیم که می‌بایست از او تصمیم گرفته شود، در نهایت که فرهنگی خواهیم ساخت که درباره کودک بسیار حرف می‌زند اما کمتر به خود کودک گوش می‌دهد. اما اگر کودک را انسانی صاحب کرامت و حق بدانیم، کتاب می‌تواند یکی از نخستین فضاهایی باشد که این نگاه در آن تمرین می‌شود.

از «کودک مطیع» تا «کودک صاحب حق»، فاصله فقط چند واژه نیست. این فاصله، حاصل یک تغییر فرهنگی عمیق است؛ تغییری که باید از قانون آغاز شود، در خانواده و مدرسه ادامه پیدا کند و در فرهنگ، هنر و ادبیات ریشه بدواند. کتاب کودک در این میان جایگاه کوچکی ندارد. هر داستانی که

کودک در آن دیده می‌شود، تصویری از کودکی به دست او و جامعه می‌دهد. بنابراین شاید بد نباشد هر بار که کتابی برای کودک منتشر می‌کنیم، یک پرسش ساده اما جدی از خودمان بپرسیم که آیا در این کتاب فقط درباره یک کودک داستان گفته‌ایم، یا واقعاً به کودک اجازه داده‌ایم صاحب صدا، انتخاب و حق باشد؟ پاسخ به همین پرسش می‌تواند نشان دهد که ادبیات ما تا چه اندازه از «کودک برای بزرگسالان» به سمت «کودک به عنوان یک انسان صاحب حق» حرکت کرده است.